



## Analysis of the Position of the Institute of Social Studies and Research of Tehran University in the Academic Sociology of Iran (1950s and 1960s)

Yaser Mohamadkhani<sup>1</sup> | Ebrahim Towfigh<sup>2</sup> | Mohamad Reza Kolahi<sup>3</sup> | Hossein Imani Jajarmi<sup>4</sup>

1. Corresponding Author, Department of Cultural Sociology, Institute for Cultural, Social and Civilization Studies, Tehran, Iran. Email: [yaser.mohamadkhani@gmail.com](mailto:yaser.mohamadkhani@gmail.com)
2. PhD in sociology, Researcher and University lecturer, Tehran, Iran Email: [Ebrahim.towfigh@gmail.com](mailto:Ebrahim.towfigh@gmail.com)
3. Department of Cultural Sociology, Institute for Cultural, Social and Civilization Studies, Tehran, Iran. Email: [kolahi@iscs.ac.ir](mailto:kolahi@iscs.ac.ir)
4. Department of Social Development, Faculty of Social sciences, University of Tehran, Tehran Iran. Email: [imanijajarmi@ut.ac.ir](mailto:imanijajarmi@ut.ac.ir)

### Article Info

#### Article type:

Research Article

#### Article history:

Received: 18 October 2023

Received in revised form: 05 January 2024

Accepted: 02 February 2024

Published online: 13 April 2024

#### Keywords:

Academic Sociology,  
Institution of Social Studies  
and Research, Possibility,  
Refusal, Technocrats.

### ABSTRACT

The status of the Institute of Social Studies and Research, which commenced operations in the 1950s as part of the Faculty of Literature at the University of Tehran, is a pivotal inquiry in academic sociology in Iran. The majority of studies examining the institute regard sociology as an extraneous discipline unrelated to the field.

This article employs critical history and document analysis to demonstrate that an examination of this position is unattainable without knowledge of the social environment in which the institution originated.

The society of Iran has been depicted. Conversely, by addressing this inquiry, we are able to discern not only the prevailing trends in Iranian sociology, but also the origins and indications of the frailty and distress that currently afflict Iranian social sciences. With respect to this matter, the majority of analysts have examined the historiography of academic sociology in Iran. However, this perspective is disproportionate to the materials of this history, as we shall demonstrate that their primary emphasis is on the viability or rejection of social sciences in Iran.

The findings will demonstrate that this scholarly establishment originated from the social concerns and requirements of Iran, and that throughout its development, sociology in Iran attempted to provide solutions to these issues and necessities. Our research indicates that historical information regarding contemporary Iranian society cannot be discerned by focusing solely on external factors.

**Cite this article:** Mohamadkhani, Y.; Towfigh, E.; Kolahi, M.R. & Imanijajarmi, H. (2024). Analysis of the Position of the Institute of Social Studies and Research of Tehran University in the Academic Sociology of Iran (1950s and 1960s). *Quarterly of Social Studies and Research in Iran*, 13(1): 1-15.

<https://doi.org/10.22059/jisir.2024.366931.1450>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jisir.2024.366931.1450>



## تحلیل جایگاه مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران در

## جامعه‌شناسی آکادمیک ایران (دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰)

یاسر محمدخانی<sup>۱</sup> | ابراهیم توفیق<sup>۲</sup> | محمدرضا کلاهی<sup>۳</sup> | حسین ایمانی جاجرمی<sup>۴</sup>۱. نویسنده مسئول، گروه جامعه‌شناسی فرهنگی، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی، تهران، ایران. رایانامه: [yaser.mohamadkhani@gmail.com](mailto:yaser.mohamadkhani@gmail.com)۲. دکتری جامعه‌شناسی، پژوهشگر و مدرس دانشگاه، تهران، ایران. رایانامه: [ebrahim.towfigh@gmail.com](mailto:ebrahim.towfigh@gmail.com)۳. گروه جامعه‌شناسی فرهنگی، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی، تهران، ایران. رایانامه: [kolahi@iscs.ac.ir](mailto:kolahi@iscs.ac.ir)۴. گروه توسعه اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: [imaniyajarmi@ut.ac.ir](mailto:imaniyajarmi@ut.ac.ir)

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	پرسش از جایگاه مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی که در دهه ۱۳۴۰ ذیل دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شروع به کار کرد، در جامعه‌شناسی آکادمیک ایران پرسشی بنیادین است؛ چرا که در اکثر بررسی‌های صورت‌گرفته درباره مؤسسه، جامعه‌شناسی به مثابه علمی وارداتی و بی‌نسبت با زمینه اجتماعی ایران ترسیم شده است. از سوی دیگر در پاسخ به این پرسش نه تنها می‌توان جریان‌های جامعه‌شناسی ایران را از هم تمییز داد، بلکه می‌شود ریشه‌ها و علامت‌های ناتوانی و رنجوری علوم اجتماعی ایران معاصر را نیز شناخت.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۷/۲۶	در این مقاله به روش تاریخ انتقادی و مطالعه اسنادی نشان می‌دهیم تحلیل این جایگاه، جز از مجرای فهم میدان اجتماعی که مؤسسه در درون آن شکل گرفته امکان‌پذیر نیست.
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۰/۱۵	در این راستا بیشتر تحلیلگران به تاریخ‌نگاری جامعه‌شناسی آکادمیک در ایران و آن هم بی‌نسبت با مواد و مصالح این تاریخ پرداخته‌اند؛ چرا که آن چنان که نشان خواهیم داد، اینان بیشتر به امکان یا امتناع علوم اجتماعی در ایران می‌پردازند و نه جامعه‌شناسی آکادمیک ایران.
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۱۳	مؤسسه آکادمیک مطالعات و تحقیقات اجتماعی از دل پرسش‌ها و ضرورت‌های اجتماعی ایران برآمده و گام‌هایی که در راه تولد جامعه‌شناسی در ایران برداشته در پی پاسخ به همین پرسش‌ها و ضرورت‌ها بوده است. تحقیق ما نشان می‌دهد دیدن عوامل خارجی به تنهایی نمی‌تواند بازگوکننده حقایق تاریخی جامعه ایران معاصر باشد.
تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱/۲۵	
کلیدواژه‌ها: امتناع، امکان، تکنوکرات‌ها، جامعه‌شناسی آکادمیک، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی	

استناد: محمدخانی، یاسر؛ توفیق، ابراهیم؛ کلاهی، محمدرضا و ایمانی جاجرمی، حسین (۱۴۰۳). تحلیل جایگاه مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران در

جامعه‌شناسی آکادمیک ایران (دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰). *مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران*، ۱۳(۱): ۱-۱۵.<https://doi.org/10.22059/jisr.2024.366931.1450>

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jisr.2024.366931.1450>

## ۱. مقدمه و طرح مسئله

بیشتر بررسی‌های رایج از جایگاه مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران در جامعه‌شناسی آکادمیک ایران را می‌توان پاسخ به پرسش‌های ناتورالی و رنجوری علوم اجتماعی و انسانی دانست که ما اینان را ذیل دو عنوان امکان یا امتناع علوم اجتماعی در ایران قرار می‌دهیم. مباحث امکان و امتناع علوم اجتماعی در ایران مباحثی درون و برون‌رشته‌ای است که همگی بر سر مغشوش‌بودن وضعیت جامعه‌شناسی آکادمیک ایران اتفاق نظر دارند و از آنجا که این وضعیت در پیکارها و بزنگاه‌های سیاسی‌ای همچون انقلاب ۱۳۵۷، تسویه‌های جریان انقلاب فرهنگی، ظهور جریان اصلاحات، وقایع جنبش سبز و... جامعه‌شناسی را به‌عنوان علمی آکادمیک و نیازمند بازنگری محل نزاع خود قرار داده است، بررسی‌های انتقادی از تاریخ جامعه‌شناسی دشوار شده است.

در تمامی این موارد، آن‌چنان که نشان خواهیم داد آنچه نادیده انگاشته شده است، مواد و مصالح تاریخ جامعه‌شناسی آکادمیک ایران و بالاخص لحظه آغازین آن یعنی مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران است. در ابتدا باید روشن سازیم که از منظر تاریخ انتقادی - که دیدگاه اصلی ما در این مقاله است - هر پاسخی به پرسش از جایگاه یک هستی‌تاریخی باید بتواند درنهایت به شناسایی و پیرنگ‌دهی جایگاه کنونی ما که دیرزمانی است مغشوش‌بودن آن بر ما آشکار شده است، منتهی شود. به سخن دیگر تاریخ انتقادی، گذشته را نه چراغ راه آینده‌ای موهوم، بلکه متنی به سکوت واداشته‌شده می‌داند که لحظه حال ما را به تعلیق درمی‌آورد. اکنون می‌توان پرسید که جایگاه مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران به‌عنوان اولین نهاد آکادمیک جامعه‌شناسی در ایران کجاست. آیا آن نوع از جامعه‌شناسی که توسط این نهاد در ایران بنیان‌گذاری شد، به‌مثابه علمی وارداتی در زمین نابارور جاگیر شد که نتیجه آن وضعیت کنونی جامعه‌شناسی آکادمیک در ایران است یا علمی در نسبت و ضرورت میدان اجتماعی زمانه خود و در پاسخ به پرسش‌های آن زمان جامعه ایران بود؟

در مسیر پاسخگویی به این پرسش‌ها و از مجرای آن می‌توان دلایل ظهور مباحثی همچون غرب‌زدگی، بومی‌گرایی، اسلامی‌سازی و... را در درون و پیرامون جامعه‌شناسی فهم کرد و علل و نسبت آن را با این تاریخ مشخص ساخت. پس تحلیل جایگاه مؤسسه به‌عنوان لحظه آغازین، نه‌تنها می‌تواند جایگاه مباحثی همچون امکان و امتناع علوم اجتماعی در ایران و بی‌نسبیتی آن را با مواد و مصالح جامعه‌شناسی آکادمیک آشکار سازد، بلکه می‌تواند جاگیری مباحث تاریخ روشنفکری ذیل عناوینی همچون غرب‌زدگی و بومی‌سازی را به‌جای تاریخ جامعه‌شناسی در ایران برملا سازد. در نتیجه و از این رهگذر شاید بتوان به دلایل رنجوری و ناتوانی علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی در ایران نیز پی برد.

## ۲. امکان یا امتناع علوم اجتماعی در ایران

در تاریخ معاصر ما و به‌خصوص در دو دهه اخیر، در هر بررسی جامعه‌شناختی از فرد، متن، نهاد، جنبش و... سؤالی که به‌صورت پیشینی خود را به بررسی مورد نظر تحمیل می‌کند این است که آیا با امکانات نظام دانش ما امکان چنین بررسی‌ای وجود دارد یا خیر. به عبارت بهتر، آیا در جامعه ما که جامعه‌شناسی ملنند غرب به‌مثابه علمی آکادمیک برآمده از دل تفکر فلسفی ما نیست و علمی وارداتی محسوب می‌شود، آیا تفکر جامعه‌شناختی امری ممکن است یا ممتنع؟ و اگر این امر امکان‌پذیر است، آیا با توجه به فاصله‌ای که میان نظام دانش اجتماعی ما با آنچه معیار و جهان‌شمول تلقی می‌شود، محصول بررسی مورد نظر را می‌توان نگرشی جامعه‌شناختی دانست یا خیر؟

در پاسخ به این پرسش‌های پیشین برخی صاحب‌نظران از منظری فلسفی پاسخ داده‌اند و امکان پاسخ‌های درون‌رشته‌ای و درون‌کاوانه را ناممکن می‌دانند (داوری، ۱۳۹۱؛ شایگان، ۱۳۹۲؛ طباطبایی، ۱۳۷۹). از این منظر استدلال اصلی بر این فرض قرار می‌گیرد که عقل اروپایی که علم جدید با آن محقق شده، عین فلسفه اروپایی است و هیچ قومی بدون برخورداری از این عقل در علم و فناوری به جایی نمی‌رسد. رضا داوری اردکانی ادعا می‌کند که تاریخ کشور ما در ذیل تاریخ تجدد سیر می‌کند و قراردادن در ذیل تاریخی که به ما تعلق ندارد، مایه بیگانگی و پریشانی است. در نظرگاه داوری «هیچ‌کس در این علوم [علوم اجتماعی و انسانی] به درجات عالی نرسیده است مگر آنکه ابتدا در فلسفه تحقیق کرده باشد و این مربوط به ذات علوم انسانی و اجتماعی است» (داوری، ۱۳۹۲: ۲۲). داریوش شایگان نیز امکان اتخاذ روش جامعه‌شناختی را در بررسی پدیده‌های اجتماعی ناممکن می‌داند و معتقد است شرایط امکان پرسشگری خارج از دایره فلسفه وجود ندارد: «مورد پرسش قراردادن، یعنی اتخاذ روش تفکر فلسفی. فقط با این روش است که می‌توانیم به ماهیت تفکر غربی و هویت خودمان پی ببریم» (شایگان، ۱۳۹۲: ۱۴). اما مهم‌ترین فرد و شاید بتوان گفت نظریه‌پرداز امتناع علوم اجتماعی، سید جواد طباطبایی است. او می‌نویسد: «به‌کارگیری روش جامعه‌شناختی در شرایطی که مشکل مبانی مطرح است و افزون بر این، به دنبال تصلب سنت، مبانی علوم اجتماعی بر ما معلوم نیست، به این دلیل اساسی موجه نیست که جامعه‌شناسی اگر مبانی نظری آن مشخص نباشد، خود بن‌بستی بر بن‌بست کنونی خواهد افزود؛ زیرا توهم راه برون‌رفتی را بر ما القا خواهد کرد که در واقع تحقق خارجی نمی‌تواند داشته باشد. این توهم را ما در نیم سده گذشته تجربه کرده‌ایم. هرچند که البته این تجربه را به اندیشه درنیافته‌ایم. در دوره‌ای که به دنبال ژرف‌تر شدن بحران تجدد و مشروعیت نظام مشروطه می‌بایستی امکان تجدیدنظر در مبانی طرح می‌شد و نقادی سنت، شالوده‌ای برای تثبیت دستاوردهای تجدد و فلسفه سیاسی نو آن را فراهم می‌کرد، اندیشه‌ای برآمده از علوم اجتماعی جدید غربی، بنیان فلسفه سیاسی تجدد را مورد تردید جدی قرار داد و بدین‌سان، راه بسط آن را بست» (طباطبایی، ۱۳۷۹: ۹).

روشن است که قائلان به نظریه امتناع علوم اجتماعی در ایران به این دلیل که این علم برآمده از تفکر فلسفی و تاریخ اندیشه ما نیست، رنجوری و ناتوانی آن را معلول شرایط تشکیل و تکوین آن می‌دانند و معتقدند تعمق در تاریخ جامعه‌شناسی آکادمیک ایران جز از مجرای نقدی فلسفی و آن هم‌پیشینی از سیر اندیشه تجدد در ایران امکان‌پذیر نیست. به بیانی دیگر، از نظر اینان تاریخ جامعه‌شناسی آکادمیک ایران روایت کپی‌برداری از علمی غربی است که هنوز بنیان‌های فلسفی آن در تفکر ما جوانه نزده است. اما در مقابل قائلان به نظریه امتناع، عده‌ای به نظریه امکان علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی معتقدند به‌گونه‌ای که تبیین پدیده‌های اجتماعی را نه از طریق فلسفه و آن هم به‌دلیل ممتنع‌دانستن تفکر جامعه‌شناختی، بلکه صرفاً با اتکا به آرای جامعه‌شناسان ممکن می‌دانند. یوسف ابادری «خرد جامعه‌شناسی» را مهم‌ترین ابزار در بررسی هر پدیده اجتماعی می‌داند و گمان می‌برد که خرد جامعه‌شناسی تأمل در جایگاه علم و فرهنگ/ ارزش و کنش/ آزادی است. از نظر او، معنای خرد جامعه‌شناسی از این قرار است: «خرد جامعه‌شناسی به معنای تأمل در خود جامعه‌شناسی است. این تأمل دارای دو وجه است. وجه نخست عبارت از آن است که جامعه‌شناسان در گفتمان جامعه‌شناختی دقت کنند و تفاوت آن با گفتمان‌های فلسفی و علمی و زیبایی‌شناختی را مداوماً مورد پرسش جدی قرار دهند... وجه دوم تأمل در خود جامعه‌شناسی با تاریخ و جامعه‌ای است که این علم سعی در توصیف و تبیین و تفسیر آن دارد» (ابادری، ۱۳۸۹: ۹).

در میان طرفداران آنچه ما دیدگاه امکان علوم اجتماعی در ایران نامیدیم، دلایل رنجوری و ناتوانی جامعه‌شناسی آکادمیک در ایران را نباید ناشی از خلأ شالوده‌ای فلسفی در تاریخ اندیشه تجدد در ایران دانست، بلکه جامعه‌شناسان موظف‌اند به‌طور پیوسته نسبت

خود را با جریان اصلی اندیشه جامعه‌شناختی در غرب بسنجند و فاصله خود را با آن کم کنند. اینجا مشخص می‌شود فاصله ما با آنچه باید باشیم و نیستیم - یعنی غرب - همان دلایل رنجوری و ناتوانی ما است.

مطابق با مفاهیم نظری که اندکی بعد به آن خواهیم پرداخت و در چارچوب مفاهیم میشل فوکو، می‌توان گفت هر دو دیدگاه امکان و امتناع، همچون انگاره‌های ذهنیت و روح به استقرار یک بازی شباهت و آینه در پدیده اجتماعی مورد نظر مشغول بوده‌اند که رهاورد این استقرار ظهور مفاهیمی همچون مرگ جامعه‌شناسی (کچوییان، ۱۳۸۹)، بومی‌سازی (افروغ، ۱۳۹۵) و اسلامی‌سازی (ایمان، ۱۳۹۶؛ کچوییان، ۱۳۸۹) در تاریخ جامعه‌شناسی آکادمیک بوده است. آنجا که کچوییان به دنبال اعلام مرگ جامعه‌شناسی در پی تأسیس مطالعات فرهنگی به عنوان راه‌حلی برای بحران غرب‌زدگی است یا افروغ بومی‌سازی مفاهیم غربی را مرهمی بر رنجوری جامعه‌شناسی آکادمیک ایران می‌داند، در واقع هنوز ما پای در گل امکان یا امتناع علوم اجتماعی در ایران هستیم؛ چرا که این مفاهیم پیش از آنکه مبتنی بر مواد و مصالح تاریخ جامعه‌شناسی آکادمیک ما باشد، بر این پیش‌فرض اساسی استوار شده که این تاریخ نسبتی با تاریخ و جامعه ما ندارد یا در بهترین حالت به واسطه فاصله آن با منشأ خود دچار کژکارکردی است. به گمان ما اولین گام در راه هر بررسی جامعه‌شناختی به‌طور عام و تحلیل جایگاه مؤسسه مطالعات در جامعه‌شناسی آکادمیک ایران به‌طور خاص، کنارگذاشتن این انگاره‌ها و برهم‌زدن این بازی شباهت و آینه است. آن‌چنان که نشان می‌دهیم، اصلاحات ارضی و شکل‌گیری فکر برنامه‌ریزی و سازمان برنامه در ایران، به ترتیب موجب آغاز جریان جامعه‌شناسی روستایی و عشایری و اوج‌گیری جامعه‌شناسی توسعه در مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران شد. شرح تفصیلی این حوادث تاریخی و حساسیت مؤسسه مطالعات نسبت به آن که به خلق تحقیقات جامعه‌شناختی ماندگار منتج شد، از این منظر برای ما حائز اهمیت بود که فقط ذیل این پیوستگی می‌توانیم ثابت کنیم که جامعه‌شناسی آکادمیک به‌جامانده از مؤسسه مطالعات از دل ضرورت‌ها و پرسش‌های تاریخ و جامعه ایران برآمده است.

### ۳. گفتار در روش

در این مقاله بهتر دیدیم به‌جای پیروی از عادت مألوف گفتار درباره چارچوب نظری و روش بحث خود را درباره مفاهیم و میدانی آغاز کنیم که به ما امکان این خوانش را داده است. مشخص کردن این امر که قرائت‌هایی متکثر از جامعه‌شناسی ایران، خود چه جایگاهی در حیطة نظرورزی جامعه‌شناسانه اشغال می‌کنند یا وقتی که از بیرون جامعه‌شناسی به درون آن ورود می‌کنند، چه بخش‌هایی را به سخن وادار می‌کنند و لاجرم هم‌زمان، چه نقاطی را به سکوت وامی‌دارند، بدون در نظر گرفتن نوع نگاه ما و زمینی که در آن ایستاده‌ایم، امکان‌پذیر نبود. حتی این قضاوت، که این مقاله نیز خواسته یا ناخواسته، آگاهانه یا ناخودآگاه، خود بخشی از این تحمیل تاریخی بر جامعه‌شناسی ایران است، ضرورت پیرنگ‌دهی به این مفاهیم را دوچندان می‌کند.

در ابتدا و به‌صورت مصرح مدعی می‌شویم بررسی آنچه تحت عنوان جامعه‌شناسی آکادمیک یا آکادمی علوم اجتماعی قرار می‌گیرد، جز از طریق جاگیری ذیل آنچه آگاهانه «نظام تولید دانش اجتماعی-تاریخی» می‌نامیم ممکن نیست و منظور ما «مجموعه نظم‌هایی است که دانشی را درباره تاریخ و زمان‌بندی و رابطه آن با جامعه، فرهنگ و دولت تولید می‌کنند» (توفیق و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۲). به‌صورت خلاصه آنچه ما «نظام تولید دانش اجتماعی-تاریخی» می‌نامیم، لحظه اکنون و موضوع هر بررسی - جامعه، فرهنگ، دولت - را همچون آونگی در میانه دو زمان گذشته، که به صورتی گنگ و مبهم ذیل عنوان «سنت» جمع می‌شود و آینده، که از آن با عنوان «تجدد» یاد می‌شود، به «تعلیق» درمی‌آورد. ردپای این لحظه تعلیق در هر بررسی از جامعه، فرهنگ و دولت که تصویر ارائه‌شده‌اش در مختصات گذار از سنت به تجدد و در قامت «ایدئولوژی گذار» در نهایت به تولیدی هیچ‌انگارانه از لحظه اکنون منجر می‌شود، آشکارکننده این امر است که گزاره پرتکرار گذار از سنت به تجدد در مکانیسم تعلیق زمان حال صورت‌بندی‌ای تکین

پیدا می‌کند. در این صورت‌بندی تکین، اکنونیت هر مسئله‌ای در سوگ آن گذشته‌ای که باید «می‌بود» و حسرت آن آینده‌ای که باید «بشود» به محاق «تعلیق» درمی‌آید. دستاورد مفاهیم فوق برای این مقاله را می‌توان در این عبارات صورت‌بندی کرد که آنچه تحت عنوان «تاریخ جامعه‌شناسی آکادمیک» در ایران به سخن آمده، در سوگ آن زمینه تاریخی که جامعه‌شناسی به‌عنوان یک علم و در غرب از دل آن برآمده و در تاریخ جامعه‌شناسی آکادمیک ایران غایب بوده است و نیز حسرت آن آینده جهان‌شمول و محتومی که این تاریخ باید به آن برسد و هنوز نرسیده است نشسته و جامعه‌شناسی ما را به تعلیق درآورده است. در اینجا بحث بر سر اضطراری نیست که علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی آکادمیک ما دیرزمانی است با آن دست‌وپنجه نرم می‌کند؛ چرا که به‌نظر می‌رسد اصحاب درون و بیرون علوم اجتماعی در این اضطرار اشتراک دارند، بلکه بحث بر سر تقریر محل نزاع است. با عنایت به مفاهیم پیش‌گفته که چارچوب مفهومی این مقاله نیز هست، در نخستین گام به این پرسش پاسخ می‌دهیم که آیا آنچه تحت عنوان تاریخ جامعه‌شناسی ایران و نقش و جایگاه مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران در این تاریخ بررسی می‌شود، در گیرودار میان سنت و تجدد و در تحمیل ایدئولوژی گذار به تعلیق مواد و مصالح علوم اجتماعی جامعه‌شناسی آکادمیک ما منجر نمی‌شود. برای این منظور و از نظر ما، اتخاذ رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی راهگشا است. برای رسیدن به رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی، از مفهوم «فرد تاریخی» بهره برده‌ایم؛ چرا که این مفهوم ما را از درغلتیدن و شکایت از پیگیری «آنچه نیست و باید باشد» و رسیدن به دیدگاه‌های ذات‌گرایانه بازمی‌دارد. از این منظر، «هدف ما، فهم یکتایی ویژه واقعی است که در آن زندگی می‌کنیم. ما می‌خواهیم از سویی مناسبات و دلالت فرهنگی نموده‌های فعلی وقایع منفرد و از سوی دیگر، علت‌های آن‌ها را از نظر تاریخی بفهمیم» (وبر، ۱۳۹۲: ۱۱۶). فهم یکتایی هر پدیده فقط از خلال به‌رسمیت‌شناختن «فردیت ساختاری» پدیده مورد نظر امکان‌پذیر است.

فوکو نیز با استفاده از روش تبارشناسی دانش خود تلاش دارد تا همین یکتایی را به پدیده مورد نظر در بررسی تاریخی بدهد. به‌عنوان نخستین قدم در تبارشناسی، فوکو تلاش می‌کند آنچه خودانگاره‌های «ذهنیت» یا «روح» می‌نامد کنار بزند و کارکرد آن‌ها را خنثی سازد. از نظر فوکو این انگاره‌ها امکان می‌دهند میان پدیده‌های هم‌زمان یا متوالی یک دوره معین، مجموعه‌ای از معانی، پیوندهای نمادین و یک بازی شباهت و آینه مستقر کنیم یا موجب می‌شوند حاکمیت یک خودآگاهی جمعی به‌منزله «اصل وحدت» و «اصل تبیین» ظاهر شود. پس در اولین گام باید این ترکیب‌های حاضر و آماده را زیر سؤال بریم (فوکو، ۱۳۹۲: ۳۴). فوکو در پی دیدن گسست‌ها، برهم‌زدن همبستگی‌های ظاهری، برهم‌زدن تعادل‌های ثابت و تقریباً برهم‌زدنی، بازیابی فرایندهای برگشت‌ناپذیر، برملاکردن بی‌نظمی‌های سامان‌دهی‌های دائمی و... است. از نظر او این شکل‌های مقدم پیوستگی و همه این ترکیب‌هایی که مثال نمی‌شوند و بدون چون‌وچرا پذیرفته می‌شوند، باید تعلیق شود (همان: ۴۰). از نظر ما نیز تمام آنچه به‌عنوان تاریخ علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی آکادمیک همچون آینه در میان مستقر کردیم و به دنبال این‌همانی‌ها از آنچه دیده نمی‌شود شکوه می‌کنیم و آنان را مثال نمی‌کنیم و از آنچه موجود است روی می‌گردانیم باید تعلیق شود تا بتوانیم پدیده را «در بازی مصداقش بررسی کنیم».

## ۴. یافته‌های پژوهش

### ۴-۱. اشاره‌های به‌هنگام در جامعه‌شناسی آکادمیک

در تاریخ جامعه‌شناسی آکادمیک ایران، مطالعات مؤسسه آن‌چنان که نشان می‌دهیم در هر گام نه‌تنها بر پایه ضروریات برخاسته از بزنگاه‌های تاریخی تاریخ معاصر ایران بود، بلکه حقایقی جامعه‌شناختی درباره موضوع مورد بررسی یعنی جامعه ایران ارائه داد. تحقیق زهرا شجیعی درباره «بررسی منشأ اجتماعی نمایندگان مجلس شورای ملی» که زیر نظر شاپور راسخ، مدیر گروه مطالعات

جامعه‌شناسی مؤسسه صورت گرفت، در بنبوحه بحث‌ها و جدل‌های بی‌پایه گروه‌های چپ بر سر فتودالی بودن نظام اجتماعی ایران، نه‌تنها مرزهای آکادمیک یک نگرش جامعه‌شناختی را به‌خوبی عیان می‌سازد، بلکه گروه هدف جریان اصلاحات ارضی و جایگاه سیاسی آنان را آشکار می‌کند. در این تحقیق که منشأ اجتماعی نمایندگان ۲۳ دوره مجلس شورای ملی بررسی می‌شود، محقق با تقسیم‌بندی دوران سیاسی به مجلس در زمان قاجارها، مجلس در دوران پهلوی اول و مجلس در دوران پهلوی دوم، به شناخت منشأ اجتماعی نمایندگان همت می‌گمارد تا نشان دهد از دوره سوم مجلس به بعد، بزرگ مالکان حدود ۶۰ درصد نمایندگان مجلس را تشکیل می‌دادند (شجیعی، ۱۳۸۳: ۲۵۲). این همان مسئله‌ای است که در جریان اصلاحات ارضی محل اختلاف بین شاه و نیروهای دربار با تکنوکرات‌ها بود تا آنجا که این جریان تنها یک سال تحت هدایت تکنوکرات‌هایی همچون امینی و ارسنجانی باقی ماند و از آن پس اسدالله علم که مهم‌ترین نماینده بزرگ مالکان و متحد دربار بود هدایت آن را به عهده گرفت.

همچنین نشان می‌دهد درخشان‌ترین دوره مجلس شورای ملی از نظر سطح تحصیلات عالی، دوره دوم مجلس با ۵۸ درصد است و به‌رغم افزایش نهادهای دانشگاهی و سطح تحصیلات عالی در دوره سوم -یعنی دوران سلطنت محمدرضا پهلوی- همچنان دارندگان مدارج عالی به سطح دوره دوم مجلس شورای ملی نمی‌رسند (همان: ۲۹۶). از دل این یافته‌ها محقق به طرح این نظریه خطر می‌کند که با اینکه نظام‌نامه انتخابات در هیچ دوره‌ای شرط تحصیلات عالی را نداشته و فقط سواد خواندن و نوشتن را کافی دانسته، تفوق تحصیل‌کردگان در دوره دوم که اوان مشروطیت ایران است، نشانه «استقبال طبیعی توده ملت از پیشوایان و رهبران اصلی قیام ملی است» (همان: ۲۹۹). از طرف دیگر، نویسنده در ابتدای تحقیق با مشخص کردن متغیر «شغل پدر» که از نظر او برای مطالعه منشأ اجتماعی نمایندگان مجلس در ایران ضروری بود، برخلاف‌آمد عادت تحقیقات مشابه در کشورهای دیگر همچون یوگسلاوی، آمریکا و انگلستان رفتار می‌کند و توضیح می‌دهد که بررسی این متغیر با توجه به زمینه اجتماعی آن در ایران ضروری است؛ حتی به‌رغم آنکه این متغیر در تحقیقات مشابه دیگر چندان وزنی در تعیین طبقه اجتماعی نمایندگان نداشت و تحصیلات، درآمد، شغل، سن و... مهم بودند. محقق نشان می‌دهد اکثریت مهم نمایندگان مالک، خود پدری مالک داشته‌اند و این نسبت در عصر اول ۳۸ درصد، در عصر دوم ۴۹ درصد و در عصر سوم ۵۳ درصد بوده است که روند صعودی آن حکایت از موروثی‌شدن این سمت در دوران پهلوی اول و دوم داشت. در مقابل نسبت قابل‌توجهی از نمایندگان روحانی ملاک‌زاده هستند؛ چنان‌که در سه عصر مشروطیت چیزی نزدیک به ۳۰ درصد نمایندگان روحانی درعین حال مالک هم بودند که می‌توان از این واقعیت «ارتباط بین روحانیت و مالکیت را نیز استنباط کرد» (همان: ۳۲۰). همچنین محقق به نظریه لمبتون اشاره می‌کند که مدعی بود «تجار برای کسب احترام و منزلت اجتماعی به طریق ملک‌داران نیمه‌اشرافی قدیم به تحصیل اراضی مزروعی دهکده‌ها پرداختند و در زمره مالکان درآمدند». گرچه این مسئله در مورد بخش مهمی از کارمندان دولت نیز صدق می‌کرد، سؤال اینجا است که چنین افرادی از مالکیت به کارمندی دولت رسیده‌اند یا از طریق کارمندی دولت توانایی تحصیل تملک املاک مزروعی را به‌دست آورده‌اند (همان: ۲۵۸). به عبارت دیگر، آیا نظریه لمبتون مبنی بر تحصیل مالکیت زمین توسط اقشار مختلف جهت به‌دست‌آوردن منزلت اجتماعی، حداقل درباره منشأ اجتماعی نمایندگان مجلس درست است یا خیر؟ اما تحقیق نشان داد پدران در گروه کارمندان دولتی که نماینده مجلس شده بودند مقام اول را دارند و این حاکی از آن است که عکس نظریه لمبتون درست است؛ یعنی مالکان قدرت و نفوذ لازم برای فرستادن فرزندان‌شان به مجلس شورای ملی را داشتند (همان: ۳۲۰).

تحقیق شجیعی نشان داد جامعه‌شناسان مؤسسه به تقابل نیروهای سنتی دربار و تکنوکرات‌های ایران در جریان اصلاحات ارضی کاملاً واقف بوده‌اند و تلاش داشتند با گونه‌ای از جامعه‌شناسی انتقادی با استفاده از دیدگاه تاریخی در کنار تکنوکراسی ایران بایستند. اکنون ببینیم کدام ضرورت اجتماعی موجبات پدیدآمدن این تحقیق را فراهم کرد.

## ۲-۴. اصلاحات ارضی؛ اولین آزمون

در حالی که مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران به‌عنوان اولین کانون جامعه‌شناسی آکادمیک ایران در سال ۱۳۳۷ شمسی در باغ نگارستان و به ریاست غلامحسین صدیقی و مدیریت احسان نراقی آغاز به کار کرد، برنامه اصلاحات ارضی در ایران به‌طور رسمی از دی‌ماه ۱۳۴۱ خورشیدی و در زمان نخست‌وزیری علی امینی و ریاست حسن ارسنجانی بر وزارت کشاورزی آغاز شد. تبعات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این برنامه تا حدی بود که هنوز هم تأثیرات آن را می‌توان بر ساخت جمعیتی، طبقاتی، سیاست‌گذاری و... جامعه ایران مشاهده کرد. از منظر این مقاله، جریان اصلاحات ارضی در ایران دهه ۱۳۴۰، اولین آوردگاهی بود که ضرورت مطالعه و شناخت جامعه را به تکنوکرات‌های ایران گوشزد کرد و همین مسئله، بعداً و در سازمان برنامه، به‌عنوان اولین حلقه پیوند میان تکنوکراسی و علوم اجتماعی، در قالب همکاری گسترده تکنوکرات‌های سازمان برنامه با جامعه‌شناسان مؤسسه مطالعات ایفای نقش کرد. از همین رو، شکل‌گیری بخش مطالعات روستایی و عشایری در مؤسسه را باید ذیل همین ضرورت فهم کرد و آنجا که به تحقیقات این بخش‌ها استناد شد (هوگلاند، ۱۳۹۲)، نتایج ماندگاری حاصل شد.

در بررسی همین پدیده اجتماعی و حتی با فاصله‌گیری زمانی از آن، هنوز هم عده‌ای اصلاحات ارضی را اجرا و پیاده‌سازی اصل ۴ ترومن و برنامه «اتحاد برای ترقی» کندی می‌دانند و آن را برنامه‌ای در جهت وابستگی سیاسی و اقتصادی ایران به آمریکا ترجمه می‌کنند (روحانی، ۱۳۹۲؛ فرهمند، ۱۳۸۳؛ نجاتی، ۱۳۹۰؛ آبادیان، ۱۳۸۳). در جهتی همسو و ذیل تحلیل‌های مارکسیستی-لنینیستی، عده‌ای دیگر آمریکا را همان شکل پیشرفته و البته تغییر یافته سرمایه‌داری، یعنی امپریالیسم توصیف کرده و این بار شاه را نماینده این نظام در ایران معرفی می‌کنند (ایوانوف، ۱۳۵۶؛ مؤمنی، ۱۳۵۹). از طرف دیگر، تحلیل‌هایی که این پدیده را امری اجتماعی می‌بینند و رابطه‌ای دوسویه میان امر بیرونی و درونی آن برقرار می‌کنند و به پیوستگی این دو با هم در تحلیل تاریخی قائل‌اند، همگی به‌نوعی از بررسی‌های جامعه‌شناختی مؤسسه درباره اصلاحات ارضی بهره برده‌اند (هالیدی، ۱۳۵۸؛ هوگلاند، ۱۳۹۲؛ اشرف، ۱۳۸۳).

همچنین جریان اصلاحات ارضی ایران بر بستری از حوادث بین‌المللی و منطقه‌ای سوار شد. در مصر، افسران آزاد به رهبری جمال عبدالناصر در اوایل دهه ۱۳۲۰ به قدرت رسیدند و مبارزه با زمین‌داران را در پیش گرفتند؛ انقلاب کمونیستی کوبا در سال ۱۳۳۷ شمسی پس از یک مبارزه قهرآمیز با رژیم دیکتاتوری باتیستا به پیروزی رسید و در پی آن زمین بین دهقانان تقسیم شد؛ در پی کودتای ۱۳۳۷ شمسی، عبدالکریم قاسم در عراق قدرت را به دست گرفت و در مدت کوتاه زمامداری‌اش اصلاحات ارضی را اجرا کرد؛ حرکت‌های استقلال طلبانه در هند نیز به پیروزی رسیده بودند. جامعه‌شناسان مؤسسه به‌خوبی آگاه بودند که جریان اصلاحات ارضی ایران در این بستر جهانی اتفاق افتاد و حتی منکر نقش آمریکا در تسریع این روند نبودند، اما با تحقیقات خود نشان دادند عامل بیرونی هیچ‌گاه عامل تعیین‌کننده و نهایی در تبیین تاریخی و نگاه جامعه‌شناختی نمی‌تواند باشد، آن‌چنان که تحقیق شجعی نیز یکی از نمونه‌هایی بود که این را ثابت کرد.

در این میان، تحقیقات و یافته‌های مؤسسه مطالعات نشان از شکل‌گیری جامعه‌شناسی آکادمیک در خلال جریان اصلاحات ارضی و با تکیه بر موضوع و ضرورت زمانه، یعنی مطالعات روستایی و عشایری داشت. تحقیقاتی که در خلال جریان اصلاحات ارضی و سال‌های نزدیک به آن توسط مؤسسه بر روستاهای ایران به‌منظور بررسی نتایج و تبعات اصلاحات ارضی صورت گرفت، همچون تک‌نگاری‌های درخشان نادر افشار نادری در منطقه دشتابی بوئین‌زهرا (۱۳۴۴) و منطقه ترکمن صحرا (۱۳۴۵)، واحدهای اندازه‌گیری زراعی در ایران (صفی‌نژاد و ملک، ۱۳۳۷)، منابع آب و بهره‌برداری از آن (رزاقی، ۱۳۴۶)، طرح مطالعاتی جامع مناطق گیلان، مازندران و گرگان (گروه بتل، ۱۳۵۱)، شرکت‌های سهامی زراعی گلپایگان (بابایی، ۱۳۴۸)، بررسی روستاهای تربت‌جام، طبس، کاشمر و دره‌گز



(افشار نادری، ۱۳۴۶) و... همگی حکایت از تولد جامعه‌شناسی آکادمیک ایران در پی ضرورت مطالعات اجتماعی برآمده از پدیده اصلاحات ارضی در ایران دهه ۱۳۴۰ داشت. برخلاف دیدگاه رایج در نوشته‌هایی که بیشتر حاصل پیکارهای سیاسی بود و کمتر رنگ‌وبوی جامعه‌شناختی داشت و در آن ادعا می‌شد اصلاحات ارضی در مجموع موجب نقصان و زیان کشاورزی به‌ویژه تولیدات کشاورزی و در نتیجه وابستگی ایران به واردات مواد غذایی و فقیر شدن دهقانان شد و موجبات افزایش مهاجرت روستاییان به شهرها را فراهم کرد (مؤمنی، ۱۳۵۹)، تحقیقات مؤسسه ثابت کرد که هردو نظریه اشتباه‌اند؛ زیرا در واقع در افزایش جمعیت از قریب ۱۹ میلیون نفر در سال ۱۳۳۵ به بیش از ۳۴ میلیون نفر در سال ۱۳۵۵، به علت عمده هردو مسئله اشاره شده بود. در فاصله دو سرشماری عمومی ۱۳۳۵ و ۱۳۵۵ متوسط سالانه رشد جمعیت کل کشور ۲/۹ درصد، رشد جمعیت شهری حدود ۵ درصد و رشد جمعیت روستایی ۱/۶ درصد بوده که حاکی از مهاجرت وسیع روستاییان به شهرها است و علی‌رغم آن جمعیت روستا از حدود ۱۳ میلیون نفر در سال ۱۳۳۵ به ۱۸ میلیون نفر در سال ۱۳۵۵ رسیده بود (کتاب آگاه، ۱۳۶۱: ۹). این در حالی است که با آنکه از ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۳ حدود ۵ میلیون هکتار به اراضی کشاورزی افزوده شد، شمار شاغلان کشاورزی فقط اندکی افزایش یافت و از ۱/۳ میلیون نفر به ۳/۳ میلیون نفر رسید. در صورتی که نسبت آنان در کل شاغلان روستایی از ۷۶ درصد به ۶۳ درصد کاهش یافت. از طرف دیگر میزان زمین‌های زیر کشت و آبیاری ایران، ۱۱/۴ میلیون هکتار در سال ۱۳۳۹ به ۱۶/۲ میلیون هکتار در سال ۱۳۵۰ افزایش یافته بود، اما هنوز این میزان افزایش، کفاف افزایش و به عبارت بهتر انفجار جمعیت در کشور را نمی‌داد (همان: ۱۶۰).

بر اساس داده‌های یک مطالعه طولی بر روی روستاهای دشت قزوین، محققان مؤسسه به این نتیجه رسیدند که تز عوام‌پسند «ویرانی دهات» پس از اصلاحات ارضی را باید حداقل در مورد دهات نزدیک به شهر با احتیاط بیشتر و با قید «نسبی» بودن به کار برد. در مورد تز عوام‌پسند دیگری مبنی بر «خالی‌شدن دهات از سکنه» نیز همان احتیاط ضروری است. در مورد دهات مورد بررسی در این تحقیق مانند بقیه جامعه روستایی مهاجرت به شهرهای اطراف وجود داشته، اما افزایش جمعیت در حدی بوده که نه فقط کاهش ناشی از مهاجرت را جبران کرده، بلکه جمعیت را نیز به‌طور مطلق بالا برده است (همان: ۶۷). از سویی داده‌های دیگر کشورها نیز در این تحقیقات با داده‌های جریان اصلاحات ارضی ایران مقایسه شد و همسویی در هر دو، درستی تبیین‌های مؤسسه را آشکار ساخت. در کمتر از ۲۰ سال، نیروی کار کشاورزی در مصر به ۴۲ درصد، در سوریه از ۵۶ درصد به ۳۳ درصد و در تونس از ۶۳ درصد به ۳۴ درصد سقوط کرده است که آمار ایران در مقایسه با این کشورها بهتر بود (همان: ۲۵۹).

تحقیقات مؤسسه بسیار پیش‌تر نشان داده بود وضعیت در مورد نابودی تولیدات کشاورزی و وابستگی ایران به واردات مواد غذایی در نتیجه اصلاحات ارضی که تز عوام‌پسند دیگری در نزد بسیاری از نوشته‌های شبه‌جامعه‌شناختی است (آبادیان، ۱۳۸۳؛ نجاتی، ۱۳۹۰؛ مجد، ۱۳۸۴)، به همین منوال غلط است. آنچه بی‌گفت‌وگو پذیرفتنی است این است که همه محصولات کشاورزی نسبت به سال ۱۳۳۹ افزایش تولید داشته‌اند؛ مثلاً افزایش غلات در سال ۱۳۵۵ نسبت به ۱۳۳۹ بیش از ۲/۴ میلیون تن یا ۵۴ درصد بوده است. اقلام دیگر همچون حبوبات ۴/۵ درصد، محصولات جالیزی ۲/۱ درصد، سبزی‌ها ۱/۲ درصد، نباتات صنعتی ۶/۵ درصد، علوفه ۵/۸ درصد و نهال درختان ۶/۱ درصد رشد داشته‌اند (همان: ۱۶۳). اما همین افزایش چشمگیر باز هم نتوانست جبران فزونی جمعیت را کند.

تا اینجا نشان دادیم اصلاحات ارضی نخستین مواجهه جدی دولتمردان تاریخ معاصر ایران با مسائل اجتماعی بود که در پی آن تکنوکرات‌ها متوجه ضرورت و اهمیت مطالعات اجتماعی شدند. تحقیقات مؤسسه در این برهه حساس تاریخی، نه تنها برخلاف عادت مخالف پیکارهای سیاسی زمانه بود، بلکه نشان از گام‌هایی جدی در راه تثبیت مطالعات اجتماعی و جامعه‌شناسی برآمده از ضروریات جامعه ایران داشت. حتی اگر تحقیق ما در همین مرحله متوقف می‌شد، توضیح این همه همبستگی میان مسائل اجتماعی - وقایعی که

در جریان اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ اتفاق افتاد- و تحقیقات اجتماعی که در مؤسسه مطالعات و به‌موازات جریان اصلاحات ارضی در همان برهه صورت گرفت، چگونه تحت مباحثی همچون امکان و امتناع علوم اجتماعی، مرگ جامعه‌شناسی، بومی‌سازی، اسلامی‌سازی و... قابل توضیح است.

### ۳-۴. پیوند تکنوکراسی و علوم اجتماعی

انقراض قاجارها به دست رضاخان و ظهور سلسله پهلوی به دست وی در تاریخ ایران، نه‌تنها به معنای پایان قبیله‌گرایی و حکومت ایلات بر ایران بود، بلکه موجبات پدیداری مفهوم دولت-ملت در سپهر سیاسی ایران را فراهم کرد. وی به ارتش مدرن به‌عنوان پایه اصلی نظام جدید خود تکیه کرد و همچنین این نظام جدید را با بوروکراسی نوین دولتی تقویت کرد. درحالی‌که رضاشاه از بسیاری جهات به مرد معاصر سرشناس‌تر از خود، مصطفی کمال آتاتورک شباهت زیادی داشت، از یک جهت مهم با او متفاوت بود. آن‌ها هردو می‌خواستند جامعه چندفرقه‌ای سنتی خود را به ملتی مدرن مبدل سازند. هردو نوسازی را با غربی‌کردن و گذشته را با عدم کارایی اداری، هرج‌ومرج قبیله‌ای، اقتدار مذهبی و عدم تجانس اجتماعی و آینده را با همگونی فرهنگی و وحدت سیاسی و تجانس قومی یکسان می‌دانستند؛ هر دو به تشکیل دولت‌هایی قدرتمند و فارغ از نفوذ بیگانه امیدوار بودند؛ هر دو در تلاش بودند تا با زور، زنان را از خانه‌هایشان بیرون آورند و به زندگی اجتماعی وارد کنند؛ هر دو می‌کوشیدند کشور خود، به‌ویژه مناطق شهری را با افزایش درآمدهای حاصل از منابع داخلی به‌ویژه گرفتن مازاد از توده‌های روستایی توسعه دهند؛ هر دو با همکاری نظامیان به قدرت رسیدند و عقیده داشتند بدون استبداد سیاسی، دسترسی به اصلاحات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی امکان‌پذیر نیست. اما در شرایطی که مصطفی کمال، آگاهانه طبقه روشنفکر علاقه‌مند و پشتیبان خود را در حزب جمهوری‌خواه سازمان داد، رضاشاه رفته‌رفته نخستین پشتیبانان خود را از دست داد، در کسب پایگاه‌های اجتماعی جدید ناکام ماند و بنابراین بدون پشتیبانی حزب سیاسی سازمان‌یافته حکومت کرد. بدین ترتیب درحالی‌که اقتدار مصطفی کمال کاملاً مبتنی بر طبقه روشنفکر ترکیه بود، دولت رضاشاه که هیچ‌گونه پایگاه طبقاتی نداشت، به نحو تقریباً مخاطره‌آمیزی بر بستر جامعه ایران معلق بود (آبراهامیان، ۱۳۸۲: ۱۸۵). به گمان ما، یکی از اصلی‌ترین دقایق تاریخی در فهم تاریخ معاصر ایران، همین تفاوت مهم میان رضاشاه و مصطفی کمال بود که به شکل عجیبی در دوران پهلوی دوم در قالب تقابل تکنوکرات‌ها با شاه نیز ادامه یافت.

از نظر ما بهترین روش برای ردیابی و شناخت تکنوکرات‌ها، طلوع فکر برنامه‌ریزی در اقتصاد ایران و در دوران پهلوی اول است. برخلاف اشاره‌های متعدد تحلیلگران مختلف مبنی بر پیشگامی ابوالحسن ابتهاج برای ایده برنامه‌ریزی در اقتصاد ایران (بالدوین، ۱۳۹۶؛ ابتهاج، ۱۳۷۱؛ گروه مهندسی خرد، ۱۳۹۷؛ بوستاک و جونز، ۱۳۹۶؛ نیلی و کریمی، ۱۳۹۶) ابتدا این علی‌زاهدی بود که به لزوم تفکر برنامه‌ریزی در ایران اشاره کرد. علی‌زاهدی، تکنوکرات خوش‌فکر ایرانی، نه‌تنها به لزوم برنامه‌ریزی در اقتصاد ایران پی برد، بلکه برنامه‌ای مدون و جامع، در قالب «لزوم پروگرام صنعتی» آن هم در سال ۱۳۱۰ ارائه کرد (زاهدی، ۱۳۴۲).

از این رهگذر بود که دهه ۱۳۴۰ یکی از دهه‌های مهم و بسیار تأثیرگذار در تاریخ معاصر ایران شد. در طول دهه ۱۳۴۰، سهم صنعت از تولید در کشور به ۶۸ درصد رسید که حکایت از افزایش بیش از ۸۰ درصدی داشت. بخش صنعت در طول این دهه، هر سال رشدهای دورقمی را تجربه کرد و می‌توان گفت که انقلاب صنعتی کوچک را رقم زده بود. در این دهه درخشان تکنوکرات‌ها به شاه و دربار به‌عنوان بازمانده‌های سنتی نظام بزرگ‌مالکی و شبه پاتریمونیالیستی (توفیق، ۱۳۸۵) فهمانده بودند که در سلطنت مشروطه، وظیفه پادشاه سلطنت و نه حکومت‌کردن است و با هژمونی خود در عرصه‌های اقتصادی و تصمیم‌گیری و هماهنگی فوق‌العاده میان نهادهای تصمیم‌ساز، دوره‌ای بی‌سابقه را در تاریخ معاصر ایران رقم زدند. دوره‌ای که در آن میانگین رشد اقتصادی ۱۱

درصد در سال و میانگین نرخ تورم ۲/۴ درصد در سال بوده است. چنین موفقیتی (دستیابی به رونق اقتصادی در عین حفظ ثبات قیمت‌ها برای ده سال پیاپی) در هیچ دوره دیگری پس از آن تکرار نشده است (غنی‌نژاد، ۱۳۹۵: ۲۶۲).

اما محمدرضا پهلوی مسیر اشتباه پدرش را ادامه داد و در برابر تکنوکرات‌ها ایستاد. عالی‌خانی را از مقام وزارت اقتصاد عزل کرد، کنترل دلارهای نفتی و بانک مرکزی را در دست گرفت، عواید نفت را در مسیر خرید هرچه بیشتر تسلیحات و اجرای نمایش‌های حکومتی بر باد داد و سازمان برنامه را به‌عنوان محلی برای تجمع کمونیست‌های خائن خطاب کرد (گودرزی و همکاران، ۱۳۹۸: ۴۵۱). در واپسین تلاش، سازمان برنامه در گزارش خود در آبان ۱۳۵۰ هشدار داد که «تشدید واپس ماندگی اجتماعی و فرهنگی، در مرحله فعلی رشد ایران ممکن است تضادهای موجود را به مرحله انفجار برساند» (گروه مهندسی خرد، ۱۳۹۷: ۳۴۶). بر پایه این گزارش، به دنبال پیامدهای رشد سریع اقتصادی ایران می‌توان هفت نقطه انفجاری را شناسایی کرد: انفجار جمعیت، انفجار نیروی انسانی، انفجار شهری، انفجار اداری، انفجار توزیعی، انفجار مشارکت، انفجار نسلی و انفجار فرهنگی (همان). درین آنکه هیچ‌یک از این هشدارها که اکنون و امروزه مشخص شده که همچون پیشگویی‌هایی پیامبرگونه بوده‌اند، توسط دولت و شخص شاه جدی گرفته نشد.

بسیار پیش‌تر از گزارش سال ۱۳۵۰، سازمان برنامه و تکنوکرات‌ها دریافته بودند که مسائلی در حین پروژه‌های اقتصادی پدیدار می‌شوند که فهم آن‌ها با تکیه بر دانش اقتصادی و تفکر برنامه‌ریزی، آن‌چنان که سازمان برنامه و تکنوکرات‌ها درگیر آن بودند، میسر نیست. این همان مسائل اجتماعی‌ای بود که موجب پیوند سازمان برنامه و مؤسسه مطالعات شد. مجیدی، گودرزی و فرمانفرمائیان با بیانی واضح و آشکار این خلأ جدی تکنوکرات‌ها را این‌گونه بیان می‌کنند: «شکست ما در جای دیگر بود. آنجایی که می‌خواستیم برق بکشیم فوق‌العاده آسان بود. سیم برق را می‌کشیدند و برق را فوری می‌آوردند. آنجایی که لازم بود زمین را برای مسطح کردن و برق کشیدن و زهکشی آماده کنیم کار مشکلی بود. آنجایی که لازم بود دولت بیاید و با افرادی که روی زمین کار می‌کردند مذاکره کند و زمینشان را بخرد و یک پولی بدهد یا یک کاری بدهد که مشغولشان نگه دارد، ممر درآمدی داشته باشند، بسیار کار مشکلی بود. هیچ‌جا من ندیدم که در این کار دوم واقعاً موفق باشیم» (مجیدی، و گودرزی و فرمانفرمائیان، ۱۳۹۸: ۲۳۲).

این اعتراف، دلایل اصلی پیوند تکنوکراسی و علوم اجتماعی در ایران دهه ۱۳۴۰ را به‌وضوح نشان می‌دهد. اینکه سازمان برنامه در طول این دهه بزرگ‌ترین پیمانکار و کارفرمای مؤسسه مطالعات بود، ناشی از همین حس مبهم‌بودن مسائل در نزد تکنوکرات‌ها و شناخت ضروریات اجتماعی نزد جامعه‌شناسان بود که نتایج این پیوند در کنار نتایج حیرت‌آور اقتصادی، خلق آثار و مطالعات ماندگار جامعه‌شناختی بود. طرح‌های مطالعه اوضاع اقتصادی و اجتماعی روستاهای کشور در قالب پنج نوع مطالعه بررسی‌های اقتصادی و اجتماعی در ۱۷ منطقه کشور انجام گرفت: به‌صورت آمارگیری و تک‌نگاری (۱۳۴۲)، بررسی‌های اقتصادی و اجتماعی اعتبارات کشاورزی در قبل و بعد از اصلاحات ارضی در شش منطقه (۱۳۴۲)، بررسی نحوه معرفی تعاونی‌ها در چهار منطقه با همکاری سازمان ملل (۱۳۴۳)، بررسی شش شرکت سهامی زراعی (۱۳۴۵) و ارزیابی نتایج اصلاحات ارضی در شش منطقه کشور (۱۳۵۰) (همان: ۲۵۵). در اجرای طرح «آینده‌نگری» به سفارش سازمان برنامه، جامعه‌شناسان می‌بایست بررسی وسیعی را درباره مجموعه فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی به‌منظور تدوین طرحی از دورنمای آینده کشور به عهده می‌گرفتند. به‌عنوان مقدمه، ابتدا مؤسسه اقدام به تهیه گزارشی از فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی ایران در دهه ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۵ کرد که شامل سه قسمت اصلی بود: تحولات جمعیتی و شغلی، تحلیل شالوده‌های اقتصادی، مشکلات اقتصادی و اجتماعی در طول برنامه توسعه (همان: ۲۸۱).

اما مهم‌ترین حلقه پیوند میان تکنوکراسی و مطالعات اجتماعی در ایران، مسئله آمایش سرزمینی و برنامه‌ریزی بلندمدت براساس امکانات جغرافیایی هر منطقه بود. فکر آمایش سرزمین در ایران در اواخر سال ۱۳۴۵ در مؤسسه مطالعات در گزارشی با عنوان «مسئله افزایش جمعیت تهران و نکاتی پیرامون سیاست عمران کشوری» مطرح شد. در آن زمان، هنوز اصطلاح آمایش سرزمین رواج نیافته

بود و در گزارش مورد نظر به جای آن عبارت «سیاست عمران کشوری» یا «تنظیم و تنسيق فضای اقتصادی» به کار رفته بود. گرچه در منابع گوناگون به این وجه بنیان‌گذاری مؤسسه مطالعات در امر آمایش سرزمین اشاره شده است (گروه مهندسی خرد، ۱۳۹۷؛ نیلی و کریمی، ۱۳۹۶)، اما مواد و مصالح گزارش مذکور از سوی هیچ‌یک از منابع واکاوی نشد و همچون دیگر جنبه‌های مؤسسه، این جنبه و اهمیت آن نیز مغفول مانده است. در ابتدای گزارش مسئله اصلی این‌گونه توضیح داده شد: «بنا بر محاسباتی که براساس فروض حداقلی انجام شده است، جمعیت شهر تهران تا ۲۵ سال آینده به بیش از ۵/۸ میلیون نفر خواهد رسید... به عللی که اهم آن محدودیت منابع آب تهران است، نفوس این شهر نباید از ۴ میلیون نفر تجاوز کند. آیا این کار عملی است؟» (مؤسسه، ۱۳۴۵: ۱). در ادامه با اشاره به اتخاذ سیاست‌های عمرانی از سوی وزارت اقتصاد مبنی بر ایجاد مشوق‌هایی همچون معافیت‌های مالیاتی، تسهیل در اعطای پروانه صنعتی، ایجاد راه‌های مواصلاتی، تأمین تجهیزات توسط بانک‌های خصوصی و... به منظور تمرکززدایی از ایجاد صنایع در تهران و توسعه دیگر شهرها، این پرسش مطرح می‌شود که نباید دید معنا و مفهوم این طرح‌ها از نظر عمران کشوری چیست. برای پاسخ به این پرسش محققان معتقدند باید میان دو مفهوم عمران کشوری و عمران منطقه‌ای تمایز قائل شد. از این منظر «سیاست عمران کشوری می‌باید با انتخاب محل برای ایجاد یک فعالیت سرعت توسعه را به حداکثر رسانده و موانع ناشی از طرز توزیع فعلی را از میان بردارد» (همان: ۳).

هدف از بیان این تفصیلات این بود تا نشان دهیم چگونه جامعه‌شناسی آکادمیک ایران در اولین نهاد رسمی خود، یعنی مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، بر پایه ضروریات درونی جامعه ایران نضج گرفت و در کنار تکنوکراسی ایران در دهه ۱۳۴۰، به خلق آثار ماندگار پرداخت. باید نشان می‌دادیم پیشرفت‌های گام‌به‌گام تکنوکراسی ایران چه مسائلی را پیش‌روی تکنوکرات‌ها قرار داد تا آنان را وادار به مراجعه به جامعه‌شناسان مؤسسه کند.

## ۵. بحث و نتیجه‌گیری

در این مقاله کوشش کردیم تا نشان دهیم نخستین مانع جدی در راه بررسی و شناخت تاریخ جامعه‌شناسی آکادمیک ایران، مفاهیم امکان یا امتناع علوم اجتماعی در ایران است. این مفاهیم که همچون انگاره‌های «روح» و «ذهنیت» مورد اشاره فوکو، راه را بر روی هرگونه بررسی تبارشناسانه از فرد، نهاد، متن، جنبش، صورت اجتماعی و... می‌بندد، کارکرد یا کژکارکردی، جز تعلیق زمان حال و از دسترس خارج کردن موضوع مورد بررسی ندارد. اگر بپذیریم این انگاره‌ها زاده نظام تولید دانش اجتماعی-تاریخی ما بوده که در گیرودار گزاره پرتکرار «گذار از سنت به تجدد» امکان ظهور پیدا کرده‌اند، می‌توانیم به درستی نتیجه بگیریم که مولود اینان، یعنی انگاره‌هایی همچون مرگ جامعه‌شناسی، بومی‌سازی و اسلامی‌سازی نیز خود درگیر این چرخه باطل بوده که در مواجهه با هر پدیده مورد بررسی - در اینجا مؤسسه و جایگاه آن در جامعه‌شناسی آکادمیک ایران - آن را به تعلیق درمی‌آورند.

در گام بعد نشان دادیم در بررسی مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران به‌عنوان اولین نهاد رسمی جامعه‌شناسی آکادمیک در ایران، آنچه مهم است شناخت میدان اجتماعی و نیروهای مؤثر در این میدان به‌منظور دستیابی به تحلیلی درون‌بود از تاریخ جامعه‌شناسی آکادمیک ایران است. در این راه، نقش وقایع اجتماعی-تاریخی همچون جریان اصلاحات ارضی و نیز نیروها و منابع قدرت اجتماعی یعنی تکنوکرات‌های ایران و سازمان برنامه پیرنگ‌دهی شد. به عبارت بهتر، جامعه‌شناسی آکادمیک ایران در قامت مؤسسه مطالعات از دل ضروریات اجتماعی ایران برآمد و پاسخی «علم‌محور» و «مسئله‌محور» به این ضروریات بود. از این منظر و بر پایه یافته‌های این مقاله، همان‌گونه که تکنوکراسی ایران و سازمان برنامه در دهه ۱۳۴۰ موفق به خلق نتایج و آثار ماندگاری در تاریخ اقتصادی و فکر برنامه‌ریزی و توسعه ایران شد، جامعه‌شناسی آکادمیک ایران در قامت مؤسسه مطالعات و تحقیقات

اجتماعی دانشگاه تهران در همسویی کم‌نظیر با همگان خود در سازمان برنامه و تکنوکراسی ایران، دورانی طلایی در جامعه‌شناسی آکادمیک ایران خلق کرد.

**مأخذ مقاله:** مستخرج از رساله دکتری نویسنده اول با عنوان «تحلیل جایگاه مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران در جامعه‌شناسی آکادمیک ایران در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ خورشیدی»، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی. در این مقاله تعارض منافی وجود ندارد.

## منابع

- آبادیان، حسین (۱۳۸۳). دو دهه واپسین حکومت پهلوی. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- اباذری، یوسف (۱۳۸۹). خرد جامعه‌شناسی. تهران: طرح نو.
- ابتهاج، ابوالحسن (۱۳۷۱). *خاطرات ابوالحسن ابتهاج* (جلد اول و دوم). تهران: علمی.
- اشرف، احمد (۱۳۸۳). از انقلاب سفید تا انقلاب اسلامی. ترجمه محمد سالار کسرائی. *پژوهشنامه متین*، ۲(۲۲)، ۱۰۹-۱۴۲.
- اسلامی، روح‌الله، اولاددمشقیه، صالح، تمجیدی، مزدک، خراسانی، امیر، صفاری، حسام‌الدین، فروردین، فیروزه، وزوایی، نوید، یوسفی، سیدمهدی، و توفیق، ابراهیم (۱۳۹۸). *نامیدن تعلیق: برنامه‌های پژوهشی برای جامعه‌شناسی تاریخی انتقادی در ایران*. تهران: مانیا هنر.
- افروغ، عماد (۱۳۹۵). *ارزیابی انتقادی نهاد علم در ایران*. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- افشار نادری، نادر (۱۳۴۴). *بررسی انتقادی اجتماعی منطقه دشتابی بوئین‌زهر*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
- افشار نادری، نادر (۱۳۴۵). *بررسی اقتصادی اجتماعی منطقه ترکمن صحرا*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
- افشار نادری، نادر (۱۳۴۸). *بررسی اقتصادی اجتماعی روستاهای دره گز*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
- افشار نادری، نادر (۱۳۴۹). *بررسی اقتصادی اجتماعی روستاهای کاشمر*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
- ایمان، محمدتقی (۱۳۹۶). *هویت معرفت علمی علوم اجتماعی در ایران*. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- امین، ایرج (۱۳۸۸). *بر بال بحران: زندگی سیاسی علی امینی*. تهران: ماهی.
- ایوانوف، میخائیل سرگی یویچ (۱۳۵۶). *تاریخ نوین ایران*. ترجمه هوشنگ تیزابی و حسن قائم‌پناه. تهران: بینا.
- بابایی همتی، غلامحسین (۱۳۴۸). *شرکت سهامی زراعی نیوان نار (گلیایگان)*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
- بالدوین، جورج بی. (۱۳۹۶). *برنامه‌ریزی و توسعه در ایران*. ترجمه میکائیل عظیمی. تهران: علم.
- بوستاک، فرانسیس و جونز، جفری (۱۳۹۶). *برنامه‌ریزی و قدرت در ایران: ابوالحسن ابتهاج و توسعه اقتصادی زیر سلطه شاه*. ترجمه مهدی بازوکی و علی حبیبی. تهران: کویر.
- توفیق، ابراهیم (۱۴۰۰). *بازارایی امپراتوری: چشم‌اندازی به اقتصاد سیاسی دولت مدرن در ایران*. تهران: گام نو.
- توفیق، فیروز (۱۳۹۲). *برنامه‌ریزی در ایران و چشم‌انداز آینده آن*. تهران: مؤسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۹۱). *وضع کنونی تفکر در ایران*. تهران: سروش.
- راسخ، شاپور (۱۳۴۵). *تحقیق بر روی جوانب روانی-اجتماعی مسئله باروری در ایران*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
- رزاقی، عبدالرزاق (۱۳۴۶). *منابع آب و بهره‌برداری از آن*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
- روحانی، سید حمید (۱۳۹۲). *رفرم ارضی در ایران: نگاهی به جریان اصلاحات ارضی شاه*. *فصلنامه مطالعات تاریخی*، ۱۰(۴۰)، ۱۲-۶۷.
- زاهدی، علی (۱۳۴۲). *لزمه پروگرام صنعتی: صنایع ایران بعد از جنگ و چند موضوع مهم راجع به برنامه هفت‌ساله*. تهران: بی‌نا.
- شایگان، داریوش (۱۳۹۲). *آسیا در برابر غرب*. تهران: فروزان.

- شجعی، زهرا (۱۳۸۳). *نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سیاسی (جلد چهارم): نمایندگان مجلس شورای ملی*. تهران: انتشارات سخن.
- صفی‌نژاد، جواد و ملک، حسین (۱۳۳۷). *واحدهای اندازه‌گیری در روستاهای ایران*. تهران: مؤسسه مطالعات تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۷۹). *ابن‌خلدون و علوم اجتماعی: وضعیت علوم اجتماعی در تمدن اسلامی*. تهران: طرح نو.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۶). *حکومت قانون در ایران*. تهران: ستوده.
- عمید، محمدجواد (۱۳۸۱). *کشاورزی، فقر و اصلاحات ارضی در ایران*. ترجمه سید رامین امینی‌نژاد. تهران: نشر نی.
- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۹۵). *اقتصاد و دولت در ایران*. تهران: اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران.
- فرهمنده، جلال (۱۳۸۳). *اسناد کودتای سفید: اسنادی از اصلاحات ارضی*. مجله تاریخ معاصر ایران، ۴(۳۱)، ۲۴۷-۳۰۰.
- فوکو، میشل (۱۳۹۲). *دیرینه‌شناسی دانش*. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاننیده. تهران: نشر نی.
- گروه بتل (۱۳۵۱). *گزارش جامع نهایی منطقه یکم: گیلان، مازندران، گرگان*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
- گروه مهندسی خرد (۱۳۹۷). *داستان توسعه در ایران (دفتر نخست): از صدارت امیرکبیر (۱۳۳۷) تا پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۵۷)*. تهران: لوح فکر.
- مجیدی، عبدالمجید، گودرزی، منوچهر و فرمانفرمایان، خداداد (۱۳۹۸). *توسعه در ایران ۱۳۲۰-۱۳۵۷*. تهران: گام نو.
- لمبتون، آن کاترین سواين فورد (۱۳۹۵). *اصلاحات ارضی در ایران ۱۳۳۰-۱۳۴۵*. ترجمه مهدی اسحاقیان. تهران: امیرکبیر.
- مجد، محمدقلی و کریمی، علیرضا (۱۳۸۴). *خرده‌مالکان و اصلاحات ارضی در ایران ۱۹۶۲-۱۹۷۱*. مجله تاریخ معاصر ایران، ۴(۳۳)، ۵-۵۴.
- مجموعه کتاب آگاه (۱۳۶۱). *مسائل ارضی و دهقانی (مجموعه مقالات)*. تهران: آگاه.
- مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران (۱۳۴۵). *مسئله افزایش جمعیت تهران و نکاتی پیرامون سیاست عمران کشوری (گزارش)*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
- مؤمنی، باقر (۱۳۵۶). *مسئله ارضی و جنگ طبقاتی در ایران*. تهران: پیوند.
- نجاتی، غلامرضا (۱۳۹۰). *تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران: از کودتا تا انقلاب*. تهران: مؤسسه خدمات و فرهنگی رسا.
- نراقی، احسان (۱۳۷۹). *نظری به تحقیقات اجتماعی در ایران (با همکاری عطا آیتی)*. تهران: سخن.
- نیری، الهام (۱۳۹۶). *دیدگاه‌های جریان چپ در مورد سیاست‌های کشاورزی در قبل و بعد از انقلاب اسلامی*. مجله تاریخ نو، ۴(۲۱)، ۷۱-۸۴.
- نیلی، مسعود و کریمی، محسن (۱۳۹۶). *برنامه‌ریزی در ایران ۱۳۱۶-۱۳۵۶: تحلیل تاریخی با تمرکز بر تحولات و نقش و جایگاه سازمان برنامه و بودجه*. تهران: نشر نی.
- وبر، ماکس (۱۳۹۲). *روش‌شناسی علوم اجتماعی*. ترجمه حسن چاوشیان. تهران: مرکز.
- هادی زنوز، بهروز (۱۳۸۹). *بررسی نظام برنامه‌ریزی اقتصادی در ایران: دوره قبل از انقلاب اسلامی*. تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- هالیدی، فرد (۱۳۵۸). *ایران، دیکتاتوری و توسعه*. ترجمه علی طلوع و محسن یلفانی. تهران: علم.

Abadian, H. (2004). *The last two decades of the Pahlavi regime*. Tehran: Institute of Political Studies and Research. (In Persian)

Abadzari, Y. (2010). *Comprehensive sociology*. Tehran: Tarh-e-Now Publications. (In Persian)

Afrouz, E. (2016). *Critical evaluation of the institution of science in Iran*. Tehran: Cultural and Social Studies Research Institute. (In Persian)

Afshar Nadari, N. (1965). *Critical social study of the Dashatabi-Booein Zahra Region*. Tehran: Institute of Cultural and Social Studies, University of Tehran. (In Persian)

Afshar Nadari, N. (1966). *Socio-economic study of the Turkmen Sahra Region*. Tehran: Institute for Social Studies and Research, University of Tehran. (In Persian)

Afshar Nadari, N. (1969). *Socio-economic study of the villages in Dareh Gaz*. Tehran: Institute for Social Studies and Research, University of Tehran. (In Persian)

- Afshar Nadari, N. (1970). *Socio-economic study of the villages in Kashmar*. Tehran: Institute for Social Studies and Research, University of Tehran. (In Persian)
- Ameed, M. J. (2002). *Agriculture, poverty, and land reforms in Iran*. Translated by: S. R. Amininejad. Tehran: Ney Publication. (In Persian)
- Amini, I. (2009). *On the wings of crisis: The political life of Ali Amini*. Tehran: Mahi Publications. (In Persian)
- Ashraf, A. (2004). From the White Revolution to the Islamic Revolution. Translated by: M. S. Kasraei. *Matin Research Journal*, 2(22), 142-109. (In Persian)
- Babaei Hemmati, Gh. (1969). *Newan Naar Agricultural Cooperative Company (Golpayegan)*. Tehran: Institute of Social Studies and Research, University of Tehran. (In Persian)
- Baldwin, G. B. (2017). *Planning and development in Iran*. Translated by: M. Azimi. Tehran: Elm Publications. (In Persian)
- Bustak, F., & Jones, J. (2017). *Planning and Power in Iran: Abolhassan Ebtehaj and Economic Development under the Shah*. Translated by: M. Pazouki & A. Habibi. Tehran: Kooye Publications. (In Persian)
- Davari Ardakani, R. (2012). *Current state of thought in Iran*. Tehran: Sarv Publications. (In Persian)
- Ebtehaj, A. (1992). *Memoirs of Abolhasan Ebtehaj* (Vol. 1, 2). Tehran: Scientific Publications. (In Persian)
- Farahmand, J. (2004). Documents of the White Coup: Documents on Land Reforms. *Contemporary History Journal*, 4(31), 247-300. (In Persian)
- Foucault, M. (2013). *Archaeology of knowledge*. Translated by: N. Sarkhosh & A. Jahandideh. Tehran: Ney Publications. (In Persian)
- Ghani Nejad, M. (2016). *Economy and Government in Iran*. Tehran: Chamber of Commerce, Industries, Mines and Agriculture of Tehran. (In Persian)
- Iman, M. T. (2017). *Identity of scientific knowledge in social science in Iran*. Tehran: Cultural and Social Studies Research Institute. (In Persian)
- Ivanov, M. S. (1977). *Modern history of Iran*. Translated by: H. Tizabi & H. Ghaempanah. Tehran. (In Persian)
- Majidi, A., Goudarzi, M., & Farmanfarman, Kh. (2019). *Development in Iran 1941-1978*. Tehran: Gam-e Now.
- Rasikh, Sh. (1966). *Psychological-social aspects of fertility issue in Iran*. Tehran: Institute for Social Studies and Research, University of Tehran. (In Persian)
- Razaghi, A. (1967). *Water resources and utilization*. Tehran: Institute of Social Studies and Research, University of Tehran. (In Persian)
- Rouhani, S. H. (2013). Land reform in Iran: A look at the land reform movement under the Shah. *Historical Studies Journal*, 10(40), 67-12. (In Persian)
- Safinejad, J. & Malek, H. (1337). Measurement Units in Iranian Villages. Tehran: Institute of Social Studies and Research, University of Tehran. (In Persian)
- Shajiee, Z. (2004). *Political elites in Iran from the constitutional revolution to the political revolution (Vol. 4): Representatives of the National Consultative Assembly*. Tehran: Sokhan Publications. (In Persian)
- Shayegan, D. (2013). *Asia against the west*. Tehran: Forouzan Publications. (In Persian)
- Tabatabaiee, S. J. (2007). *Rule of law in Iran*. Tehran: Sotoudeh Publications. (In Persian)
- Towfigh, F. (2013). *Planning in Iran and its future outlook*. Tehran: Institute for Management and Planning Studies. (In Persian)
- Towfigh, E. (2021). *Reconstruction of the empire: a perspective on the political economy of modern state in Iran*. Tehran: Gam-e-Nou Publications. (In Persian)
- Islami, R., Olad Damshqi, S., Tamjidi, M., Khorasani, A., Safari, H., Farvardin, F., & Towfiq, I. (2019). *Naming suspension: A research program for critical historical sociology in Iran*. Tehran: Mania Honar Publications. (In Persian)
- Zahedi, A. (1963). *The necessity of industrial program: Iranian industries after the war and some important issues regarding the seven-year plan*. Tehran. (In Persian)